

صفحه آرایشی: از کلیه نویسندگان و صاحبان اندیشه
مهدی قاسمی (پزشکی ۹۷) دعوت می‌کنیم تا با ارسال آثار
ویراست: خود در هرچه غنی‌تر کردن
محمد صادق میرجلیلی (پزشکی ۹۷) محتوای نشریه ما را یاری دهند.
طراح لگوو نشریه: ***
علی قاسمی (پزشکی ۹۵) آراء و نظرات نویسندگان نظر
نشریه نیست.

هیئت تحریریه: محمد امین صباغی (پزشکی ۹۷)
امیر فرهنگ عباسی (پزشکی ۹۷)
سید مصطفی علی‌پور (پزشکی ۹۷)
علی قاسمی (پزشکی ۹۵)
مهدی قاسمی (پزشکی ۹۷)
علی مرزبانیان (پزشکی ۹۷)
محمد امین ملک رئیس (پزشکی ۹۷)
محمد صادق میرجلیلی (پزشکی ۹۷)

زمان تقریبی مطالعه ۱۳ دقیقه

انتظار عامیانه انتظار عالمانه انتظار عارفانه

سرمقاله

سید مصطفی علی‌پور (پزشکی ۹۷)

زمان تقریبی مطالعه: ۱۳ دقیقه



انتظار
عامیانه
عالمانه
عارفانه

فهرست:

انتظار عامیانه
انتظار عالمانه
انتظار عارفانه

معرفی کتاب

صفحه

۵۱

سید مصطفی علی‌پور

دعا

صفحه

۵۲

علی قاسمی

کوژپشتان همت!

صفحه

۵۳

محمد امین صباغی

زدودن گرد و غبار برداشت‌های سنتی، عوامانه و به طرز اعجاب آوری همه‌گیر از مفاهیم اساسی دین اسلام و بازیابی درست آن‌ها، مسیری است که همواره مورد توجه نویسندگی کتاب-علیرضا پناهیان- در طی سالهای اخیر بوده است؛ گرد و غبارهایی که دیگر نه فقط لباس دینداریمان را از رنگ و رو انداخته، بلکه شاید نفوذ آن به حدی در وجودمان عمیق شده است که ساز ضربان قلب ایمانمان را ناکوک کرده است. با توجه به آثار مکتوب و صوتی منتشر شده از این نویسنده، به جرأت می‌توان گفت که بازنگری عالمانه و ریشه‌دار در تمامی شئون دینی، رسالتی است که نویسندگی به عنوان اولویت اصلی خود، همواره در پی آن بوده است؛ چه آن‌جا که در کتاب «چگونه یک نماز خوب بخوانیم» به سراغ باورهای اشتباهی رفته است که عمود خیمه‌ی دین را چون موربانه می‌خورند و نابود می‌کنند و چه آن‌جا که در کتاب «رابطه‌ی عبد و مولا» به باورهای غلط در رابطه‌ی انسان و پروردگار می‌پردازد. سایر آثار این نویسنده نیز دارای رویکرد مشابهی بوده و در تمامی آن‌ها، تنها به بیان آنچه هست و نباید باشد بسنده نکرده و از آن مهم‌تر، آنچه باید باشد را نیز مورد تبیین دقیق قرار داده است. لذا به طور خلاصه شاید بتوان کتاب انتظار عامیانه، انتظار عالمانه، انتظار عارفانه را تجسم چنین رویکردی در ارتباط با انتظار و مهدویت قلمداد نمود.

مطالب این کتاب در ذیل چهار بخش کلی ارائه شده که سه بخش اول آن منطبق بر نام آن بوده و عبارت‌اند از انتظار عامیانه، انتظار عالمانه و انتظار عارفانه؛ و در بخش انتهایی کتاب رابطه‌ی میان انتظار و دوران جوانی مورد بررسی قرار گرفته است.

در بخش ابتدایی کتاب ضمن آشنایی با تعریف نگاه عامیانه، متوجه این زنگ هشدار می‌شویم که این نگاه، برخلاف چیزی که از نام آن تصور می‌شود، اختصاص به عوام نداشته و در بسیاری از موارد قشر تحصیل کرده را نیز گریبان‌گیر خود کرده است. سپس به همراه نویسنده به کوچه پس کوچه‌های شهر اعتقادمان به مهدویت سَرک می‌کشیم؛ جاهایی که شاید خودمان نیز از وجود آن بی‌خبر بودیم. در طی مطالعه‌ی کتاب بارها از خود می‌پرسیم که چرا این فکر و طرز تفکر، و با این عمق زیاد، در من وجود دارد و اساساً از کجا آمده و در وجودم خانه کرده است؛ در حالی که شاید در طول زندگی تلاش چندانی هم برای یافتن این شیوه‌ی نگاه انجام نداده‌ام. به طور مثال، چرا گمان می‌کنم که قیام حضرت مهدی (عج) امری است که قرار است خداوند آن را به طریقی غیر از سنن همیشگی خود محقق نماید؛ در حالی که «لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا» را هنوز از یاد نبرده‌ام. یا چرا در ته ذهنم این پندار وجود دارد که نعمات در زمان ظهور ایشان «بی‌دلیل» وفور خواهد داشت. چرا حکومت ایشان را متکی بر شمشیر دانسته و رهایی از ظلم را هدف غایی ظهور ایشان. این چراها به همراه بسیاری دیگر سبب می‌شود کمتر کسی را بتوان یافت که پس از خواندن بخش اول این کتاب تلنگری اساسی را متوجه خود ندانسته و بی‌تاب دانستن نگاه درست و عالمانه نشود. نویسنده در انتهای این بخش نیز مسأله‌ی مهم عشق و علاقه به حضرت حجت (عج) را مطرح کرده و با تفکیک علاقه‌ی عامیانه و عاشقانه، از زوایای مختلف هریک را مورد حلاجی دقیق قرار داده است.

البته نویسنده در بخش اول ضمن بیان آفت‌های نگاه

عامیانه، خواننده‌ی کتاب را در برهوت حاصل از این نگاه رها نمی‌کند. ذیل هر عنوان، ضمن زیر سوال بردن تفکر عامیانه‌ی موجود و پیامدهای آن در زندگی فردی و اجتماعی، نشانه‌هایی را از تفکر عالمانه به مخاطب ارائه می‌دهد. این امر، علاوه بر این که سبب بازنگری مخاطب نسبت به تفکر پیشین خود می‌شود، باعث ایجاد سوال و عطش در او شده تا با انبوهی از پرسش‌های بی‌جواب به سراغ فصل دوم کتاب برود. چرا که می‌دانیم اگر در فردی احساس نیاز برای دانستن ایجاد نشود، دادن پاسخ و انبوهی از اطلاعات، نه تنها کارآمد نیست بلکه سبب متورم شده ذهن مخاطب و بیزار شدن او از ادامه‌ی طریق خواهد شد.

پس از پایان بخش اول، حال که به کمک نویسنده توانستیم سدهای محکمی که بر سر راه فهم درست انتظار در ذهنمان شکل گرفته بود را پشت سر بگذاریم، دیگر نه مانند یک مسلمان با سابقه و همه‌چیز دان!!، بلکه مانند فرد بی‌ادعای تازه مسلمان شده که می‌خواهد الفبای انتظار را بیاموزد به سراغ بخش دوم کتاب می‌رویم؛ البته با خروارها سوالی که از مطالعه بخش اول سراسر وجودمان را احاطه کرده و به دنبال پاسخ آن هستیم.

در این بخش نویسنده از اساسی ترین مفهوم که درک احساس انتظار است شروع می‌کند تا آرام آرام مخاطب را به کشف این احساس در

وجود خود هدایت و رهنمون نماید. کشف این احساس مقدس از اعتراض به وضع موجود آغاز شده با آگاهی به وضع مطلوب ادامه می‌یابد؛ نهال این احساس با اعتقاد و امید به وضع مطلوب آبیاری شده و با اشتیاق برای رسیدن به آن بارور می‌شود. در گام آخر نیز میوه‌ی این نهال، که حالا دیگر درختی بارور شده است، اقدام برای تحقق وضع مطلوب خواهد بود. این سیر، مخاطب کتاب را با دیدگاه اصولی و ریشه‌دار ناظر بر انتظار حضرت مهدی (عج) آشنا کرده و برای پرسش‌های پیش‌آمده در بخش اول، پاسخ کامل و جامعی ارائه می‌دهد.

با ره‌توشه‌ای که از دو فصل قبل داریم، در مسیر یافتن اعتقادی درست، که به صورت اعتقاد صرف باقی نماند و به حرکت و پویایی منجر شود، قاعدتاً پرسش‌هایی در ارتباط با تمایز موجود میان انتظار برای وصال حق و انتظار حضرت صاحب (عج)، رابطه‌ی میان این دو، جمع‌پذیری این موارد با مفهومی به نام شهادت‌طلبی و از همه مهم‌تر شرایط پس از ظهور حضرت مهدی (عج) ذهن‌مان را باید به خود درگیر کرده باشد. پاسخ به این پرسش‌ها شاکله‌ی اصلی بخش سوم کتاب را تشکیل می‌دهد. شاید بتوان گفت نویسنده آن چه در بخش قبل با دیدگاه کاملاً مبتنی بر عقل تبیین کرده بود را این بار، از مسیری دیگر و مبتنی بر واکاوی اسرار عارفانه‌ی مستور در انتظار مورد

بررسی قرار داده است.

در بخش انتهایی کتاب نیز نویسنده به سراغ جوانی، به عنوان بهترین و نزدیک‌ترین سن برای رسیدن به کمال، رفته و به بررسی رابطه‌ی جوان با انتظار پرداخته است. در این فصل ابتدا پرسش‌های مهمی مطرح شده و در طی پاسخ به آن به تبیین این امر پرداخته می‌شود که اگر جوان با مهدویت پیوند نخورد و اگر این آرمان به جوان به صورت درست معرفی نشود، چه عواقب ناگواری، که شاید اکنون نیز شاهد آن باشیم، برای او در پی خواهد داشت و امکان جوانی او به چه سادگی می‌تواند هدر رود. در انتهای این بخش نیز ویژگی‌های جوان، مانند سنت‌گریزی، قدرت تخیل، ضمیر پاک و جرأت بالا، برشمرده شده و امکان بالقوه موجود در هریک از آن‌ها در حرکت جوان به سمت تحقق وضع مطلوب بیان شده است.

در یک جمع‌بندی شاید بتوان گفت که کتاب انتظار عامیانه، انتظار عالمانه، انتظار عارفانه به بیان الفبای انتظار می‌پردازد؛ و لذا همان‌گونه که برای یادگیری هر زبانی گریزی از یادگیری الفبای آن وجود ندارد، شاید بتوان این کتاب را نیز برای ورود به حوزه‌های مهدویت و فعالیت در راستای تحقق وضع مطلوب، که ان شاء الله برای همه‌ی مشتاقان این مسیر و با عنایت حضرت مهدی (عج) فراهم شود، یکی از کتب ضروری برشمرد.

دعا

بسم الله الرحمن الرحيم

دعا چیست آیا تنها یک درخواست است از خدا آیا تنها هنگام احتیاج دعا می‌کنیم؟! بیاییم کمی عمیق‌تر به فعل دعا فکر کنیم.

در نظر من دعا یک عبادت است! عبادتی که در آن به عظمت و بزرگی خدا و به نیازمندی خودمان به درگاه او اعتراف می‌کنیم.

دعا مصداق بارز «لا حول ولا قوة الا بالله» است، دعا عمل به قرآن است؛ عمل به آیه «ایاک

نعبد وایاک نستعین».

دعا اتصال بنده است به معبود بزرگ و خالق بی‌همتایش، اتصال بنده با قدرت مطلق - خدای جهانیان که جز او پروردگاری نیست - دعا؛ اقرار به بی‌همتایی خداست. دعا تنها یه خواسته از خدا نیست.

از همه بزرگتر؛ دعا منت خداست بر ما است برآستی چه نعمتی بزرگتر از اینکه خدا با تمام عظمتش به بنده اش اجازه درخواست و سخن داده آن هم بر حسب سلیقه خود بنده، برآستی که اگر تمام عمر خود را به شکر این نعمت خدا بگذرانیم لحظه‌ای نتوانیم جبران کنیم که خدا سرور و سالار تمام عالم اجازه ملاقات و درخواست به بنده‌اش داده است، و عجیب‌تر این است که بنده اش را جواب می‌دهد! و باز هم عجیب‌تر که هیچ شرطی هیچ محدودیتی گذاشته نشده و تمام بندگان خدا با تمام ویژگی با هر جایگاه اجتماعی از هر رنگ و نژادی در چشم خدایکی هستند.

پس بیاییم بیشتر به این فعل توجه کنیم...

التماس دعا



علی‌قاسم پزیشکی ۹۵

زمان تقریبی مطالعه: ۲ دقیقه



کوزپشان همت!

زمان تقریبی مطالعه: ۵ دقیقه



محمد امین صباحی پزشکی ۹۶



لختی، از دنیای عقلانیت به بیرون جستم و مرا خشم فراگرفت، چه ها گفتم و چه ها اندیشیدم، بماند. که زبان، قاصر است و خدا، عالم.

خلاصه، مدتی که گذشت و به خود آمدم، با خود گفتم می‌روم با استاد سخن می‌گویم. او هم روزی دانشجو بوده و بعد، استاد است پس این قدر جَنَم دارد که تاوان اشتباه خود را خود به گردن گیرد و نه اینکه زحمت تاوان را نیز بر دَمَی دانشجو بنهد. رفتم ولی نبود. شماره‌ای یافتم. زنگ زدم و پاسخ داد. گفتم: سلام؛ علیکی نیامد. فرمود: شما؟

که آن را بر ما زهر کردند. در گذرانِ رهایی‌های تعطیلات بین دو ترم از روی عادت، تلگرام را سَرکی زدم ولی ناگهان به چیزی برخورددم که به کل، مرا شیرینی این رهایی از خاطر بُرد. مگر چه شده بود؟

دیدم نماینده‌ی کلاس‌مان، پیامی داده است و گفته که دانشجویان، یکی از اساتید، تازه به خاطرشان آمده است که ای دل غافل، من بر این قوم جفاپیشه و محنت‌کش دانشجو، واحدی بر ذمه دارم و فرموده اند زود این مطالب را بخوانید و تمرینی را که متعلق به آن مطلب است حل کنید و بفرستید که شاید بر شما رحمی روا دارم و شما را نمره‌ای دهم از برای صدقه‌سری!

بالاخره به پایان آمد این دفتر ترم را می‌گویم. دانشجویی هم عالمی دارد؛ عالمی پُر از دردهای عظیم و شادی‌های کودکانه.

ترم پر از دردهای آشنا و غریب بود. از استادی که سوال درس دیگری را به ما داد تا استادی که از ناگفته‌ی خود، امتحان طرح می‌کرد. خلاصه حکایتی بود، ولی بالاخره تمام شد. تو گویی ما را از بند آزاد کرده بودند. دگر، صبح هُرم آفتاب نبود که آزار می‌داد، بلکه این خُنکای کولر بود که چون آبی روان، داشت پلیدی‌هایی را که در این ترم بر جان‌مان گذشت، تطهیر می‌کرد. هنوز شیرینی تعطیلات بر جانم ننشسته بود

گفتم: دانشجوی پزشکی روزانه هستم مفتخر به شاگردی حضرت‌عالی. مزاحم اوقات مبارک شده‌ام من باب اینکه به حضور آنورتان عرض کنم که علی‌الظاهر، مطالب آموزشی در موعد مقرر به ما داده نشده و اکنون بارگذاری شده است.

فرمودند: حال که فرستادم!

گفتم: استاد؛ بازه‌ی امتحان و آموزش، تمام شده‌است؛ مگر ما مقصر اهمال کاری دیگرانیم؟ گفت: یعنی مرا می‌گویی؟!

گفتم: نه!!! منظور هر کسی هست که مسبب شده‌است؛ اکنون، شما بزرگی کرده و لطف بفرمایید و به خاطر اشتباه صورت‌گرفته، سخت نگرفته و همه را بی‌شرط قبول فرمایید. چون درس‌تان هم به‌گونه‌ای است که تماماً در اختیار خود شماست و بگذارید ما جورکش اهمال کاری دیگری نباشیم.

با عصبانیت فرمود: امر دیگری ندارید؟!

گفتم: استاد ما که جز خواهش عرضی نداریم و نکته‌ی دیگر آن‌که پاورها مشکل دارند و صدایشان باز نمی‌شود و نکته‌ی دیگر آنکه انگلیسی اند!

فرمود: مگر شما بین الملل نیستید؟

با خود گفتم: اف بر تو روزگار، ما داشتیم با دیوار صحبت می‌کردیم.

گفتم: بنده روزانه ام، ملی ام.

فرمود: این چه نحوه‌ی حرف زدن است؟

گفتم: استاد غیر از احترام سخنی نگفتم!

فرمود: این، احترامتان بود؟

و ناگهان قطع کرد. گفتم: دستخوش، فرار به جلوی خوبی بود؛ طوری از پاور مطالب دفاع می‌کند که انگار خودش آن‌ها را تهیه کرده است؛ مطلب از دانشگاه دیگر، خارج از بازه‌ی قانونی، منت هم دارد؛ لعنت بر تو ای روزگار که چنین امید آینده‌ی مملکت را ناامید می‌کنی و چنین برگزیدگان مملکت را پست می‌کنی.

خلاصه به غم، آن روز گذشت. به دوستان سپردم هر وقت، فلانی دانشگاه آمد، خبر دهید که کاری دارم.

در سحرگاهی در اوج خواب، آن دم که هفت پادشاه باهم در گلاویزند، به ناگاه صدایی گوشم را آزد. نگاه کردم؛ دیدم یکی از دوستان پیام داده است که آقا فلانی آمد.

سریع؛ لباس تن کردم و به دانشگاه رفتم. از منشی گروه پرسیدم: دکتر فلانی هست؟ گفت: نه؛ ولی از آن‌جا که خدا، دروغ‌گو را رسوا می‌کند، به ناگاه؛ دکتر مربوطه صدایش از اتاقش بیرون آمد؛ به‌گونه‌ای که انگار این، طشت رسوایی منشی بود که به صدا آمده بود. به دروغ منشی توجهی نکردم؛ گذاشتم چندی بگذرد تا تماس استاد تمام شود و بعد در زدم و فرمودند: بیا تو.

تا مرا دید، شستش خبردار شد که به جهت اعتراض آمده‌ام. با لحنی تند و صورتی پر از کبر و غضب گفت: دردت چیه؟! زود بگو که کار دارم، مثل شما بیکار نیستیم!

«هی از دانشجوی محنت‌کش»

گفتم: استاد بچه‌ها تعطیل شده‌اند و شهرستان رفته‌اند و شما هم تدریسی نداشتید و این هم که بارگذاری کرده-اید، انگلیسی هست و خراب هم هست و باز نمی‌شود؛ لطفاً همه را قبول فرمایید.

فرمود: نه آقا، شما دانشجویها همیشه از زیر کار در می‌روید. سال قبل هم این کار را کردم و دانشجویها بسیار راضی بودند و تشکر هم می‌کردند.

گفتم: استاد، شما هم شرایط را درک بفرمایید و حداقل تمرینی متناسب با این ایام پر از دردسرهای مختلف و شرایط تعطیلات میان دو ترم قرار دهید.

جوابی نداد و با خشونت فرمود: برو بیرون. ما هم سر به زیر و دل پر از کینه رفتیم.

پس از مدتی تمرینی را بارگذاری کرد؛ مطلب چه بود؟ مطالبی بی‌خاصیت و پر از دردسر و خارج از مطالبی که بارگذاری کرده بود.

به هر مصیبت بود تمرین را حل و ارسال کردم. پس از مدتی، تازه اعصاب‌مان داشت آرام می‌شد که وضعیت‌ها آمد.

یکی در میان افتاده بودیم، مرا هم انداخته بود. «سلام بر تکاوران!!»

فردای آن روز به دانشگاه رفتم و وضعیت تمرین و آموزش و نحوه اعلام وضعیت را به استاد گفتم؛ البته به گونه‌ای که به کسی بر نخورد. زود عصبانی شد و از پشت میز بیرون آمد و فرمود: همینی که هست، تو کلاً بچه‌ای پررو و ... هستی!

گفتم: استاد، آیا این انصاف است که چپ را نشان دهید و راست را بزیند و آیا انصاف است ناداده درس ما را بخواهید؟

عصبانی شد و مرا با الفاظی تند و حرکاتی ناشایست از اتاق بیرون کرد.

خلاصه الآن مدت‌هاست و ترم‌هاست که درگیرم که این واحد را پاس کنم و از تمام دوستان و آشنایان التماس دعا دارم.

نسخه مجله ای تازه تاسیس بوده و برای پیشرفت شدیداً نیازمند همکاری شما و انتقادات و پیشنهادات شما است.



از تمامی خوانندگان محترم، در خواست می‌کنم، تا با انتقادات و پیشنهادات خود، ما را در انتشار و آماده سازی هرچه بهتر و قوی تر این گاهنامه یاری کنند؛ باشد که مفید واقع شده باشد.